



**درسنامه توحید قرآنی و وحدت وجود (۸) معنای وجود و
موجود مجازی (معنا و اقسام مجاز)**

تاریخ انتشار: یکشنبه ۲۷ رمضان ۱۴۳۷

مفهوم العالی

عرفا می‌گویند: وجود و موجود حقیقی یکی بیش نیست و هرچه غیر از او، موجود مجازی است و به هیچ یک از ماسوی الله نمی‌توان وجود حقیقی را نسبت داد. عرفا بر همین اساس گاهی می‌گویند: حقیقت نظام عالم بر وحدت وجود و کثرت موجود پایه نهاده شده است. منظورشان وحدت وجود حقیقی و کثرت موجود مجازی است و گاهی می‌گویند: حقیقت نظام عالم وحدت وجود و وحدت موجود است و منظورشان وجود و موجود حقیقی است.

درس هشتم (معنای وجود و موجود مجازی) از درسنامه توحید قرآنی و وحدت وجود به دو بخش تقسیم شده است: ۱. معنا و اقسام مجاز ۲. معنای وجود مجازی ماسوی الله.

فهرست

- ۱- معنای وجود و موجود مجازی
- ۱-۲- معنای اجمالی مجاز
- ۲-۳- توضیح تفصیلی مجاز و اقسام آن
- 0 ۱-۳-۱- مجاز در کلمه
- 0 ۲-۳-۲- مجاز در اسناد عرفی
- 0 ۳-۳-۳- مجاز در اسناد عقلی (مجاز فلسفی)
- ۳-۴- نمونه‌هائی دیگر از مجاز فلسفی
- 0 ۱-۴-۱- اسناد امور عدمی
- 0 ۲-۴-۲- اسناد مفاهیم فلسفی
- 0 ۳-۴-۳- اسناد به امور ربطی
- 0 ۴-۴-۴- اسناد به معدوم مطلق

معنای وجود و موجود مجازی

یکی از اصطلاحاتی که در کلام اهل عرفان به کثرت تکرار می‌شود و معمولاً مخالفان در فهم آن به برداشتهای غلطی دچار می‌شوند، اصطلاح موجود مجازی یا وجود مجازی است.

عرفا می‌گویند: وجود و موجود حقیقی یکی بیش نیست و هرچه غیر از او، موجود مجازی است و به هیچ یک از ماسوی الله نمی‌توان وجود حقیقی را نسبت داد. عرفا بر همین اساس گاهی می‌گویند: حقیقت نظام عالم بر وحدت وجود و کثرت موجود پایه نهاده شده است. منظورشان وحدت وجود حقیقی و کثرت موجود مجازی است و گاهی می‌گویند: حقیقت نظام عالم وحدت وجود و وحدت موجود است و منظورشان وجود و موجود حقیقی است.

در همین راستا عرفا در بسیاری از عبارات ماسوی الله وهم و پندار و خواب و خیال و عکس می‌شمرند و از حقیقی بودن به دور می‌دانند.

چنانچه شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌فرماید:

کل ما فی الکنون وهم او خیال

او عکوس فی المرایا او ظلال

وجود اندر کمال خویش ساری است

تعین‌ها امور اعتباری است

امور اعتباری نیست موجود

عدد بسیار و یک چیز است معدود

جهان را نیست هستی جز مجازی

سراسر کار او لهو است و بازی

مخالفان عرفان معمولاً می‌پندارند که موجود مجازی یعنی آن چیزی که حقیقتاً معدوم است و از باب تشبیه و مناسبت به آن موجود گفته می‌شود. لذا نتیجه می‌گیرند که از نگاه عرفا غیر از خدا همه چیز معدوم است و فقط خداوند سبحانه و تعالی وجود دارد و در حقیقت از نگاه عرفا نه انسانی هست و نه پیامبری و نه بهشتی و نه جهنمی و نه ... و نه ... و نه ...

برای اینکه این سوء تفاهم برطرف شده و معنای این اصطلاح روشن شود بیان مقدماتی لازم است. البته چون توضیح این مسأله از پیچیدگی‌هایی خالی نیست، مخاطب اصلی این مقاله کسانی هستند که لاًقل در حد بدایة‌الحکمة یا کفایة‌الاصول از فلسفه یا اصول آگاهی دارند و طبیعی است که چون بنا بر ساده‌نویسی است برخی از دقتها و ظرافتهای فلسفی و عرفانی در این شرح و توضیح مراعات نمی‌شود.

۱. معنای اجمالی مجاز

اصطلاح مجاز در علوم غالباً دربرابر «حقیقت» به کار می‌رود. رابطه ای که ما میان دو چیز برقرار می‌کنیم، به سه حالت قابل تصور است:

۱. رابطه حقیقی: رابطه حقیقی به رابطه‌ای گویند که کاملاً مطابق با عالم واقع بوده و در آن هیچ تصرف و تغییری صورت نگرفته باشد. مثلاً اگر امروز ظهر پادشاهی خودش به منزل ما آمده باشد و ما بگوئیم: «پادشاه به منزل ما آمد» می‌گوئیم این رابطه حقیقی است.

۲. رابطه غلط: رابطه غلط رابطه‌ای است که مطابق با عالم واقع نیست و هیچ تناسبی هم با واقع ندارد که بتوان به بهانه آن تناسب رابطه‌ای ساخت. مثلاً در مثال بالا اگر بگوئیم: «امروز آهنگری به منزل ما آمد» این رابطه را رابطه غلط می‌نامند و این رابطه دروغ و کذب خواهد بود.

۳. رابطه مجازی: رابطه مجازی به رابطه‌ای گویند که اگرچه مطابق با واقع نیست، ولی تناسبی با واقع دارد که به حسب آن تناسب، عقلاً آن رابطه را موجود فرض کرده و از آن در مقاصد خود استفاده می‌نمایند. مانند آنکه امروز ظهر ما میهمان فرزند پادشاه باشیم و ما بگوئیم: «امروز ما میهمان پادشاه بودیم».

در اینجا رابطه حقیقه مطابق با واقع نیست، ولی بی‌تناسب هم نیست. چون فرزند پادشاه و امदार پادشاه بوده و آنچه دارد از پادشاه است و لذا وقتی ما میهمان فرزند پادشاه باشیم گویا میهمان خود پادشاه هستیم.

عقلاً، به شرطی که گوینده جمله بالا، با قرینه‌ای بفهماند که منظورش از میهمانی در نزد پادشاه، خود پادشاه نیست، این جمله دروغ محسوب نمی‌دارند. تفاوت اصلی دروغ و غلط با مجاز در این است که استفاده از مجاز با قرینه در نزد عقلا کاری رواست ولی استفاده از غلط هیچ توجیه عقلانی ندارد.

آنچه گذشت توضیحی اجمالی و خلاصه از مجاز بود. برای روشن‌تر شدن آن باید به بررسی اقسام مجاز بپردازیم.

۲. توضیح تفصیلی مجاز و اقسام آن

اصطلاح مجاز در موارد مختلفی کاربرد دارد.

۱. مجاز در کلمه

اگر کلمه‌ای در گفتار یا نوشتار به معنایی غیر از معنای اصلی خود به کار رود، از آن به «مجاز در کلمه» یا «مجاز لغوی» تعبیر می‌کنند. در حقیقت در این موارد، ارتباط میان آن کلمه با معنایی که در آن به کار رفته، ارتباطی مجازی است. مثلاً اگر بگوئیم: «در میدان جنگ پهلوانی قوی و شجاع را دیدم» می‌گویند استعمال کلمه «پهلوان قوی و شجاع» استعمالی حقیقی است.

ولی اگر به جای جمله بالا بگوئیم: «در میدان جنگ شیری غران دیدم»، می‌گویند: استعمال «شیر غران» به معنای «پهلوان شجاع» مجازی است. در اینجا رابطه میان کلمه «شیر غران» با معنای «پهلوان شجاع» یک رابطه حقیقی نیست و در واقع این کلمه برای آن معنا قرار داده نشده است، ولی بی‌تناسب هم نیست، بلکه واقعاً شیر نماد شجاعت و قدرت است و انسانها برای نشان دادن این صفت در یک شخص از کلمه شیر استفاده می‌کنند.

اما اگر در همین مثال به جای شیر بگوئیم: «در میدان جنگ یک گربه دیدم» این استعمال را غلط می‌نامند، چون هیچ تناسبی ندارد.

۲. مجاز در اسناد عرفی

گاهی مجاز در معانی کلمات (یعنی رابطه کلمه با معنایش) نیست، بلکه در رابطه یک کلمه و معنایش با یک کلمه دیگر و معنای آن است. مثلاً می‌دانیم که گوهرشاد آغا با صرف هزینه‌هایی فراوان به برخی از معماران زبردست دستور داد تا مسجد گوهرشاد را در کنار حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام بنا کنند. حال در کتاب تاریخ در شرح احوال گوهرشاد می‌نویسیم: «گوهرشاد آغا مسجد گوهرشاد را در مشهد بنا کرد».

در اینجا بدون هیچ شکی منظور ما از کلمه «گوهرشاد» همان خانم خاص است و این کلمه در غیر از معنای اصلی خود استفاده نشده است؛ چنانکه منظور از کلمات «مسجد» و «بنا کرد» نیز چنین می‌باشد، با این حال نسبت و اسنادی که میان گوهرشاد و بنای مسجد برقرار کرده‌ایم نسبتی مجازی است و می‌دانیم در عالم واقع بنا کننده مسجد، معمارانی زبردست بوده اند که به دستور گوهرشاد کار می‌کرده‌اند، ولی چون این معماران به دستور گوهرشاد و با پول وی این کار را کرده اند، کار را به گوهرشاد نسبت می‌دهیم و نسبت مجازی را به جای نسبت حقیقی می‌نشانیم.

در همین مثال اگر بگوئیم: «زییده مسجد گوهرشاد را بنا کرد» نه حقیقت است و نه مجاز، بلکه غلط است؛ چون مناسبتی میان آن معماران با زییده خاتون وجود ندارد.

از این نوع مجاز به مجاز در اسناد عرفی [۱] تعبیر می‌کنیم، چون عرف عمومی مردم به راحتی متوجه می‌شوند که اسناد ساختن مسجد به گوهرشاد، مطابق با واقع نیست و همراه با نوعی مجاز می‌باشد و حقیقت آن، این است که بگوئیم: جمعی از معماران، به دستور گوهرشاد و با هزینه وی مسجد گوهرشاد را بنا نمودند.

این دو نوع مجاز (مجاز در کلمه و مجاز در اسناد عرفی) در علوم ادبی و اشعار کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد.

۳. مجاز در اسناد عقلی (مجاز فلسفی)

گاهی اسنادهای مجازی کمی دقیق‌تر می‌شود، به گونه‌ای که عرف آن را در نگاه اول حقیقت می‌پندارد، ولی دقت عقلی، آن را مجاز می‌شمرد.

مثلاً وقتی می‌گوئیم: «این دیوار سفید است» از نگاه عرفی این جمله واقعاً حقیقی است و اثری از مجاز در آن به چشم نمی‌خورد؛ چون واقعاً خود دیوار سفید است، نه پنجره‌ای که در کنار آن است یا سقفی که بر بالای آن قرار دارد.

ولی عقل می‌گوید این جمله مجاز است، چون دیوار عبارت است از جسمی ضخیم و محکم که میان دو بخش از یک ساختمان را جدا می‌کند. آنچه سفید است خود این دیوار نیست، بلکه لایه‌ی روی آن و رنگی که بر روی آن کشیده اند و هر روز ممکن است تغییر کند سفید می‌باشد، و گرنه خود دیوار از آجرهایی ساخته شده که زرد رنگ است و سیمانی که سیاه و خاکستری است و ...

پس در حقیقت جمله دقیق و حقیقی این است که بگوئیم: «رنگی که روی این دیوار زده‌اند سفید است»، ولی عرف مردم معمولاً چنین دقتی نمی‌کنند و نیازی هم به این دقتی ندارند و در شرائط عادی هیچگاه این طور صحبت نمی‌کنند.

از این نوع مجازات به مجاز در اسناد عقلی یا مجاز فلسفی تعبیر می‌کنیم.

کسی که در مباحث فلسفی وارد شود و در امور عالم هستی دقت نماید، می‌فهمد که بسیاری از استعمالات عرفی روزمره به چنین مجازاتی دچار است و حقیقت عالم واقع به گونه‌ی دیگری می‌باشد.

نکته مهمی که در همه این مجازات گذشته وجود دارد آن است، که اگر بخواهیم دقیق و حقیقی صحبت کنیم، باید جملات مجازی را برعکس نموده و منفی کنیم؛ یعنی جمله مثبت ما فقط در غالب مجاز راست است و اگر بخواهیم حقیقی صحبت کنیم آن جمله را نمی‌توان گفت و باید مخالف آن تعبیر نمود. مثلاً باید بگوئیم: در حقیقت امروز در میدان جنگ من شیری را ندیدم، بلکه پهلوانی شجاع را دیدم. در حقیقت گوهرشاد مسجد را بنانکرد، بلکه معماران آن را به دستور گوهرشاد و با هزینه‌ی او بنا کردند. در حقیقت دیوار سفید نیست، بلکه رنگ روی آن سفید است.

در همه این مجازات، در کنار مجاز حقیقتی وجود دارد که وارونه و برعکس مجاز است و تعبیر مجازی فقط در ظرف مجاز و دور از دقت صحیح می‌باشد. ولی آیا همه‌ی مجازات چنینند؟

پاسخ به این سؤال بسیار اساسی است. مخالفان عرفان چون فقط با همین مجازات سروکار دارند، وقتی می‌شنوند که یک عارف می‌گوید: «جهان را نیست هستی جز مجازی» فوراً نتیجه می‌گیرند: «پس در حقیقت جهان معدوم است و فقط شباهتی به هستی دارد». ولی آیا منظور عرفا نیز همین است؟

برای روشن شدن این مسأله خوب است نمونه‌های دیگری از مجاز در اسناد عقلی را بررسی کنیم:

۳. نمونه‌هایی دیگر از مجاز فلسفی

۱. اسناد اعمی

فرض کنید شخص نابینائی را می بینید. بی‌درنگ درباره او قضاوت می‌کنید که: «او نابینا است». آیا اسناد در این جمله حقیقی است یا مجازی؟

معلوم است که عرف مردم این اسناد را حقیقی می‌دانند و وقتی در این باره از ایشان سؤال کنیم، با قاطعیت می‌گویند: «او واقعاً و حقیقاً نابیناست». ولی وقتی به یک منطق‌دان یا فیلسوف مراجعه کنیم، می‌گوید: این اسناد مجازی است؛ زیرا کلمه «است» دلالت بر ارتباط میان دو چیز در واقع می‌نماید، در حالی که نابینائی در عالم واقع چیزی نیست که بتواند با چیز دیگری ارتباط برقرار کند.

نابینائی و کوری حکایت از فقدان و نداشتن یک صفت کمال می‌کند. کسی که نابیناست، کمالی به عنوان نابینائی ندارد، بلکه در حقیقت کمالی و صفتی به عنوان «بینائی» را ندارد و ما از نداشتن این صفت با نوعی کم‌دقتی و مسامحه و مجاز به «داشتن صفت نابینائی» تعبیر می‌کنیم.

اگر نابینائی یک چیز اعمی است و واقعیتی در خارج ندارد، نمی‌تواند هم با چیزی رابطه برقرار کند. پس جمله او نابینا است که به معنای «او با نابینائی ارتباط دارد» می‌باشد، یک مجاز فلسفی است.

حال سخن در این است که آیا می‌توانیم بگوئیم: جمله «او نابینا است» مجاز است، و در حقیقت «او بینا است»؟

واقعیت این است که جمله «او بیناست» هم صحیح نیست و نمی‌توان از مجاز بودن و واقعی نبودن «او نابیناست»، حقیقت بودن و واقعی بودن «او بیناست» را نتیجه گرفت. پس چه باید بگوئیم؟

اگر دقت کنیم ما در این مسأله با چهار جمله مواجهیم:

- ۱. «او نابیناست»؛ این جمله غلط نیست، ولی مجاز است؛ چون در عالم واقع صفتی با عنوان نابینائی نداریم که با «او» مرتبط باشد.
- ۲. «او بیناست»؛ این جمله غلط است؛ چون در حقیقت «او» با «بینائی» هیچ ارتباطی ندارد.
- ۳. «او نابینا نیست»؛ این جمله به معنای عرفی‌اش غلط است؛ چون از نگاه عرف «او نابینا نیست» مساوی است با جمله دومی: «او بیناست» و گفتیم جمله دومی غلط است [۲].
- ۴. «او بینا نیست»؛ این جمله حقیقت است و کاملاً مطابق با عالم واقع. این جمله می‌گوید که میان او و صفت بینائی (که یک صفت حقیقی و واقعی است) هیچ ارتباطی برقرار نیست.

دانشمندان منطق و فلسفه می‌گویند که در بسیاری از جملات، ذهن ما وقتی واقعیت را بررسی می‌کند و می‌بیند که میان دو چیز ربطی برقرار نیست، به اشتباه و تسامح، می‌پندارد که میان آن چیز و مخالفش ارتباط برقرار است و نسبتی مجازی از آن می‌سازد. مثلاً می‌بیند که «او» با بینائی ربطی ندارد، به اشتباه می‌پندارد که «او» با «نابینائی» مرتبط است، در حالی که در خارج چیزی به اسم نابینائی نداریم تا او با آن مرتبط باشد. اینها نمونه‌های دیگر از مجازهای فلسفی است که از مجاز بودن آن، نمی‌توان حقیقت بودن طرف مخالف را نتیجه گرفت و نمی‌توان گفت: اگر اونا بیناست مجاز است، پس اوبیناست حقیقت است، ولی می‌توان گفت حقیقت یک قضیه سالبه است که می‌گوید: او بینا نیست.

در اصطلاح و بیانی دیگر - و با صرف نظر از برخی دقتها - در درس سوم (نگاه عرفا و نمونه‌هایی از وحدت در کثرت) این مطلب را چنین خواندیم:

«فرض کنید از یک کاغذ مربع با قیچی مثلثی را ببریم. وقتی مثلث بریده شده را بررسی می‌کنیم می‌بینیم دو صفت و خصوصیت در او هست: ۱. جسم است ۲. مثلث است.

اکنون سؤال اینجاست که آیا صفت مثلث بودن مانند رنگ و سفتی و نرمی و حجم دار بودن و ... واقعیتی ورای جسم بودن دارد؟ آیا کاغذی که در اثر بریدن «مثلث» نام گرفت، چیزی به او افزوده شد؟ آیا صفت مثلث بودن افزوده‌ای بر کاغذ مربع است؟

حقیقت اینست که مثلث شدن کاغذ در اثر کم شدن آن است و در این مثال چیزی به این جسم (کاغذ) افزوده نشده است. مثلث بودن مثلث محصول نداشته‌های آن آنست نه فقط محصول داشته‌هایش؛ یعنی مثلث معنائی عدمی (یا عدمی - وجودی) است... (برخی از اساتید معاصر از وجود این نوع مفاهیم به وجود به حیثیت تقییدیه نفادیه تعبیر می‌کنند؛ رک حکمت عرفانی).

وجود صفاتی مانند نابینائی و مثلثی، مجازی است، ولی غلط نیست و گاهی می‌گوئیم این معانی گرچه در خارج مایزائی ندارند، ولی نفس الامر دارند و غلط و توهم و پندار محض نیستند.

۲. اسناد مفاهیم فلسفی

فرض می‌کنیم که درختی در مقابل ماست. می‌پرسیم: «این درخت یکی است یا چندتا؟ واحد است یا متعدد؟» معلوم است که هر کسی می‌گوید این درخت یکی و واحد است. می‌پرسیم: «آیا این درخت صفتی به اسم وحدت دارد؟» پاسخ همه مثبت است. همه می‌گویند: آری این درخت صفتی به اسم وحدت دارد و از صفت کثرت و تعدد مبراست.

اکنون سؤال این است که آیا این جمله «این درخت دارای صفت وحدت است [۳]» حقیقت است یا مجاز؟ فیلسوف می‌گوید از جهتی این جمله مجاز است. چون این جمله خبر می‌دهد که میان این درخت با صفتی به اسم وحدت نوعی ارتباط برقرار است. ولی در خارج ما صفتی به اسم وحدت نداریم. چرا؟ چون اگر صفت

وحدت در خارج جدای از جسم موجود باشد و بخواهد با جسم ارتباط برقرار کند، محال عقلی پیش می‌آید؛ زیرا آن جسم جدای از صفت وحدت و قبل از برقراری ارتباط بالأخره یا یکی است یا بیشتر. اگر یکی است و صفت وحدت را داراست که دیگر نمی‌تواند دوباره صفت وحدت را دارا شود، و اگر بیش از یکی است و کثرت و تعدد دارد، هرگز نمی‌تواند صفت مقابل آن را که «وحدت» باشد بپذیرد و گرنه باید هم واحد باشد و هم متعدد و این محال است.

در حقیقت در نگاه اول وقتی به مفاهیمی چون وحدت نظر می‌کنیم به یک سردرگمی دچار می‌شویم؛ نه می‌توانیم بگوئیم وحدت نیست و جسم وحدت ندارد، و نه می‌توانیم بگوئیم وحدت جدای از جسم هست و با جسم مرتبط بوده و جسم دارا و واجد آنست. همین مسأله سبب شده که برخی بیندارند مفاهیم فلسفی چون وحدت و مخلوقیت و ... نه هستند و نه نیستند.

ولی حقیقت این است که اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم باید بگوئیم وحدت در عالم خارج نیست و اشیاء در عالم خارج دارای صفتی به اسم وحدت نیستند. لیکن این به معنای آن نیست که اشیاء در خارج دارای صفت کثرت و تعدد می‌باشند.

در خارج نه صفت وحدت هست و نه صفت کثرت. در خارج فقط یک درخت است یا بگوئیم فقط یک وجود خاص است که ذهن ما وقتی به آن توجه می‌کند از آن مفهومی به اسم وحدت می‌سازد و آن شیء را به صفت وحدت متصف می‌نماید و می‌گوید آن درخت واحد است.

نسبت دادن وجود به وحدت غلط نیست، یک سخن گزافه و توهم و پندار محض نیست، ولی حقیقت خالص هم نیست. در اصطلاح می‌گویند وحدت ما یزاء ندارد، ولی نفس الامر یا منشأ انتزاع دارد. نسبت دادن وحدت به وجود یک نوع مجاز فلسفی است و ریشه‌ای در عالم خارج دارد. انسان حقیقتی را در عالم واقع می‌فهمد و می‌یابد که واقعاً یک دوخت با دو درخت متفاوت است، ولی وقتی می‌خواهد این تفاوت را توضیح دهد در هنگام توضیح با نوعی مجاز و مسامحه همراه شده و گاهی تعبیری به کار می‌برد که حقیقت خالص را نمی‌رساند. گرچه وقتی فهمید که این تعبیر مجاز است، نمی‌تواند نتیجه بگیرد که: «پس این درخت متعدد است».

در اینجا هم با چند جمله مواجهیم:

- «این درخت دارای صفت وحدت است»؛ این جمله غلط نیست، ولی مجاز فلسفی است و با نوعی مسامحه همراه است. چون در خارج صفتی به اسم وحدت نداریم که این درخت دارای آن باشد.
- «این درخت دارای صفت کثرت است»؛ این جمله غلط است و هیچ ارتباطی باواقع ندارد.
- «این درخت دارای صفت وحدت نیست»؛ این جمله به معنای عرفی به معنای همان جمله دوم است و لذا غلط می‌باشد، ولی می‌توان آن را به گونه‌ای دیگر نیز معنا کرد تا معنایش صحیح باشد.

• «این درخت به گونه‌ای است که ذهن انسانی وقتی با آن مواجه می‌شود از آن مفهومی با عنوان «وحدت» برداشت می‌کند و آن را به درخت نسبت می‌دهد.» این جمله از نگاه فلاسفه تقریباً دقیق و حقیقی است، ولی ذهن ما صفتی را که در مواجهه با درخت می‌سازد و ساخته خودش است، چیزی واقعی در عالم خارج فرض می‌کند و با نوعی مجاز می‌گوید: «این درخت دارای صفت وحدت است.»

در درس سوم در موضوعی شبیه به همین بحث در ضمن مثال مخلوقیت گفته شد که برخی از اساتید از تحقق این صفات به تحقق به حیثیت تقییدیه اندماجیه تعبیر می‌نمایند.

۳. اسناد به امور ربطی

یکی دیگر از نمونه‌های اسناد مجازی اسناد به امور ربطی است. فرض کنید که حسن بیرون خانه‌ای ایستاده است و اکنون وارد خانه می‌شود. در این حالت می‌گوئیم: «حسن در خانه است.»

معلوم است که در اینجا میان خانه و حسن نسبتی به وجود آمده که از آن با «در» گزارش می‌کنیم و به آن نسبت ظرفیت می‌گوئیم. این نسبت وقتی حسن بیرون خانه بود، وجود نداشت و اکنون که حسن وارد خانه شده است، به وجود آمده است. و لذا می‌گوئیم: «اکنون میان حسن و خانه نسبتی به اسم ظرفیت وجود دارد که آن را با کلمه «در» نشان می‌دهند.»

حال آیا این جمله حقیقت است یا مجاز؟ روشن است که عرف عمومی می‌گوید این جمله حقیقت است و واقعاً در خارج نسبتی میان حسن و خانه پدید آمده که قبلاً وجود نداشته است.

ولی دانشمندان علم اصول و فلسفه طی تحقیقاتی می‌گویند که این نسبت مجازی و غیرواقعی است. چرا؟ [۴]

این دانشمندان می‌گویند نسبت میان دو چیز نمی‌تواند یک امر مستقل باشد. اگر یک مفهوم نسبی و ربطی مثل نسبت ظرفیت میان حسن و خانه دارای استقلال باشد، آنگاه نیاز به دو نسبت جدید می‌یابد و باید برای ارتباطش با حسن نسبتی برقرار کند و با خانه نیز نسبتی برقرار نماید تا بتواند حسن را به خانه مرتبط نماید. آن گاه اگر این دو نسبت جدید نیز بخواهند استقلالی داشته باشند، هر کدام برای ارتباط با دو طرف خود نیاز به نسبتی خواهند داشت و در حقیقت به چهار ربط و نسبت محتاج می‌شویم و به همین منوال اگر این چهار ربط مستقل باشند، نیاز به هشت نسبت و ربط جدید پیدا می‌شود و ... این سلسله تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند و هرگز ارتباط برقرار نمی‌شود.

از این استدلال نتیجه می‌گیریم ارتباط میان دو امر مستقل همیشه فقط با چیزی محقق می‌شود که فقط عین ربط و نسبت باشد و هیچ استقلالی نداشته باشد. خودش برای خودش چیزی نباشد، بلکه تمام هویت و حقیقت آن ارتباط و اتصال باشد و کارش به هم پیوستن دو چیز دیگر باشد و خودش برای ارتباط و اتصال نیاز به غیر خود نداشته باشد.

از اینجا علمای اصول و فلسفه به چیزی به اسم وجود ربطی پی‌برده اند و گفته‌اند چون می‌دانیم در عالم هستی و در ذهن انسان ارتباطاتی هست و هیچ ربطی به وسیله یک چیز مستقل قابل برقراری نیست، پس

حتماً در خارج - یا لاف‌در مفاہیم ذهنی - چیزهائی داریم که تمام حقیقت آنها ربط است. معمولاً از مفاہیم ربطی با حروف تعبیر می‌کنیم و لذا به آنها معنای حرفی هم گفته می‌شود.

علمای اصول و فلسفه می‌گویند: حال که دانستیم حقیقت مفاہیم نسبی و ربطی عین ربط و نسبت است، می‌فهمیم که نمی‌توان این مفاہیم را به تنهائی دید و فهمید. اگر یک ربط یا نسبت را به تنهائی ببینیم، معنایش استقلال یافتن آن و جدا شدنش از طرفین خود است، در حالی که تمام حقیقت آن اتصال میان طرفین بود. در حقیقت ما هرگاه به یک مفهوم نسبی نگاه می‌کنیم تا آن را ببینیم، فوراً آن را گم می‌کنیم و دیگر آن را ندیده‌ایم. حقیقت مفهوم نسبی فقط وقتی قابل ادراک است که در کنار طرفین خود و با آنها باشد. فقط وقتی می‌توان یک مفهوم نسبی را فهمید که آن را در حالی که ارتباط میان دو طرف را برقرار کرده است، همراه با طرفین ببینیم و به مجرد آنکه نگاهمان را از طرفین برداریم و بخواهیم به خودش نظر کنیم، دیگر او نیست و تبدیل یافته و چیز جدیدی شده است.

پس ما هرگز نمی‌توانیم نسبت ظرفیت را خارج از جمله «حسن در خانه است» و بدون «حسن» و «خانه» درست ادراک نمائیم.

حال برگردیم به سؤال اصلی: «می‌گوئیم: «اکنون میان حسن و خانه نسبتی به اسم ظرفیت وجود دارد که آن را با کلمه «در» نشان می‌دهند.» آیا این جمله حقیقت است یا مجاز؟»

با این توضیحات باید حدس زده باشیم که این جمله مجاز است؛ زیرا این جمله صحبت از وجود چیزی به عنوان «نسبت ظرفیت» در میان حسن و خانه می‌گوید. ما در این جمله ابتداء چیزی را به عنوان «نسبت ظرفیت» جدای از حسن و خانه تصور کرده‌ایم و سپس ادعا کردیم که این نسبت رابط میان حسن و خانه است، ولی دانستیم که نسبت ظرفیت بدین گونه که ما تصور کرده‌ایم و آن را از طرفین خود بریده و برهنه کرده‌ایم هرگز میان حسن و خانه وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. نسبت ظرفیت در آنجا که هست، همیشه همراه طرفین خود است و وقتی از آنها بریده می‌شود دیگر خودش نیست و تغییری بنیادین کرده و از هویت «نسبی» و «ربطی» خود جدا شده است.

پس جمله «نسبت ظرفیت وجود دارد» از چیزی خبر می‌دهد که آن چیز در متن واقع به این حالت و این کیفیت وجود ندارد و مجاز است؛ یعنی عین واقعیت نیست ولی با واقعیت نسبتی دارد که سبب می‌شود بتوانیم چنین چیزی بگوئیم. با این حال آیا می‌توان از مجاز بودن آن نتیجه گرفت که: «نسبت ظرفیت معدوم است»؟

هرگز، زیرا این جمله غلط است و نسبت ظرفیت با عدم تناسب آشکاری ندارد.

واقعیت این است که ما کاملاً می‌فهمیم که وقتی حسن وارد خانه می‌شود ارتباطی میان حسن و خانه برقرار می‌شود که قبلاً نبوده است و توانائی انتقال دادن دقیق آن را در قالب جمله‌ای ساده مانند: «نسبت ظرفیت میان خانه و حسن وجود دارد» نداریم. دستگاه ذهن ما به گونه‌ای است که تا می‌خواهد آن حقیقتی را که

فهمیده در قالب یک جمله بریزد، می‌بیند آن واقعیتی که ادراک کرده را نمی‌توان به طور دقیق در قالب جملات و قضایا حکایت کرد. در اینجا می‌بیند که اگر بگوید «نسبت موجود است» دقیق صحبت نکرده و اگر بگوید «نسبت معدوم است» باز هم صحیح نیست. در این موارد معمولاً مجبور می‌شویم با استفاده از اصطلاحات علمی، به جمله قیدهای بزنییم تا منظور دقیق را خود را برسانیم؛ مثلاً می‌گوئیم: «نسبت موجود است، ولی نه به حیث استقلالی بلکه با حیثیت ربطی و نسبی».

آیا این امر به معنای ارتفاع نقیضین است؟ خیر؛ زیرا ارتفاع نقیضین در جایی است که چیزی قابلیت اتصاف به وجود و عدم را داشته باشد و آن گاه هیچ یک نباشند، ولی در محل بحث ما نسبتها و ربطها اصلاً قابلیت موصوف شدن ندارند؛ چون هر موصوفی باید به تنهایی قابل تصوّر باشد و پس از آن حکم کنیم میان او و صفتش ارتباطی برقرار است، در حالی که نسبتها جدا از طرفین خود قابل تصور دقیق و حقیقی نیستند و اصلاً موضوع هیچ قضیه‌ای نمی‌شوند.

پس قضایائی چون «نسبت هست» و «نسبت نیست» هر دو منتفی به انتفاء موضوعند، نه اینکه موضوع تقرّر و ثباتی داشته و آن وقت وجود و عدم هر دو از آن سلب شده است.

در اینجاست که می‌گوئیم: قضیه «نسبت وجود دارد» نفس الامر دارد، توهم و پندار محض نیست، ولی عین واقعیت هم نیست و وجود آن مجازی است. پس نباید اصولی یا فیلسوفی را که می‌گوید این نسبت مجازی است، به انکار وجود نسبتها متهم نمود.

۴. اسناد به معدوم مطلق

یکی دیگر از نمونه‌های اسناد مجازی، این جمله معماگونه است: «معدوم مطلق، معدوم است».

معدوم مطلق، یعنی چیزی که نه در خارج در هیچ جایی و هیچ عالمی وجود دارد و نه در فکر و ذهن کسی تصویری از آن وجود دارد. مثلاً سیمرغ در خارج وجود ندارد، ولی در ذهن ما هست و درباره آن داستانها گفته و شعرها سروده‌اند؛ پس سیمرغ معدوم خارجی است و معدوم مطلق نیست.

حال چیزی را فرض کنید که نه در خارج از آن اثری باشد و نه در ذهن کسی. مسلماً درباره این چیز می‌توانیم بگوئیم: «این چیز معدوم است» و می‌توانیم بگوئیم «از معدوم مطلق هیچ صحبتی نمی‌توان کرد و هیچ خبری نمی‌توان داد؛ چون هرچه درباره آن صحبت می‌کنیم در ذهن وجود دارد».

در اینجا پای یک معمای فلسفی به میان می‌آید که ادعا می‌کند هر دو جمله غلط است؛ زیرا خود شما در این دو جمله درباره همان معدوم مطلق صحبت کردید و از آن خبر دادید و این نشان می‌دهد که معدوم مطلق در ذهن شما وجود داشته است و این طور نیست که هم در خارج و هم در ذهن معدوم باشد.

روشن است که ما در برابر یک تناقض قرار می‌گیریم، از سوئی وجداناً می‌دانیم که معدوم مطلق به حسب فرض معدوم مطلق است و از آن نمی‌توان صحبت کرد و از سوئی می‌بینیم در همین جمله درباره‌اش صحبت کردیم و این نشانه آنست که معدوم مطلق در ذهن موجود است. پس هم معدوم است و هم موجود.

این معمای پیچیده هیچ راه حلی ندارد جز آنکه ما بفهمیم که مفهومی چون معدوم مطلق، به گونه‌ای است که دستگاه فکر و ذهن ما توانائی تصوّر دقیق و واقعی آن را ندارد. ذهن ما هر چه را می‌فهمد در سایه وجود می‌فهمد و همه چیز اولاً در ظرف ذهن وجودی می‌یابند و سپس فهمیده می‌شوند. وقتی ما می‌خواهیم معدوم مطلق را تصور کنیم، در حقیقت اول به آن وجودی ذهنی می‌بخشیم و از معدوم مطلق بودن آن را خارج می‌کنیم و سپس می‌فهمیم. پس معدوم مطلق واقعاً مانند یک سکهٔ دو رو است که هم هست و هم نیست. از جهتی هست و از جهتی نیست.

چون در ذهن موجود است، پس هست و چون عنوانش معدوم مطلق است و آن را معدوم مطلق فرض کرده و در نظر گرفته‌ایم، پس نیست. ولی این دو جهت در ذهن آن قدر در هم تنیده و فرو رفته‌اند که تفکیک آن دو از هم بحثهای فلسفی عمیقی را می‌طلبد.

پس وقتی می‌گوئیم: «معدوم مطلق نیست» نوعی مجاز است و وقتی می‌گوئیم: «معدوم مطلق هست» باز هم نوعی مجاز است و فقط وقتی می‌توان یک تعبیر دقیق علمی از این مطلب ارائه کرد که بتوانیم آن دو جهت و دو حیثیت معدوم مطلق را از هم تفکیک کنیم و با یک اصطلاح علمی جمله را قید بزیم و مثلاً مانند برخی از فلاسفه بگوئیم: «المعدوم المطلق بالحمل الأولى معدوم و بالحمل الشائع موجود» یا تعبیراتی نظیر این.

برای روشن تر شدن این مطلب به نمونه زیر توجه کنید:

مقداری شکر را در آب حل می‌کنیم. معلوم است که ترکیب آب با شکر یک ترکیب شیمیائی نیست و صرفاً یک محلول است. از یک انسان عادی می‌پرسیم: آیا این محلول شیرین است؟ فوراً می‌گوید: بله. می‌پرسیم آیا واقعاً شیرین است؟ می‌گوید: بله، مسلماً واقعاً شیرین است.

ولی وقتی به یک شیمیدان مراجعه می‌کنیم می‌گوید این جمله مجاز است. چون این محلول مرکبی است از آب که بی مزه است و شکر که شیرین است. در حقیقت آنچه شیرین است شکر است، نه آب و نه این محلول.

لیکن مشکل اینجاست که ما وقتی با انگشت به چیزی اشاره می‌کنیم و می‌گوئیم: «این» نمی‌توانیم در این اشاره آب را از شکر جدا کنیم؛ چون این دو در خارج آن قدر در هم تنیده‌اند که اشاره خارجی توان تفکیک آن دو را ندارد. لذا وقتی درباره «این» با اشاره خارجی صحبت می‌کنیم، هرگز نمی‌توانیم با دقت سخن بگوئیم. نه جمله «این محلول شیرین است» دقیق است و نه جمله «این محلول بی‌مزه است» صحیح است.

جمله دقیق این است که ما به اشاره تنها اکتفاء نکنیم و با توضیحی مطلب را پی‌گیری کنیم و بگوئیم: «شکری که در این محلول است و با اشاره نمی‌توان به آن اشاره کرد، شیرین است» و «آبی که در این محلول است و با اشاره خاص نمی‌توان به آن اشاره کرد، بی‌مزه است».

داستان معدوم مطلق مانند داستان همین محلول است. تصورات ذهنی ما اشاره‌ای عقلی و ذهنی است. معدوم مطلق یک محلول است که ما نمی‌توانیم در قالب یک اشاره ذهنی و یک تصور ساده به همه خصوصیات

آن اشاره کنیم. معدوم مطلق جهات و خصوصیتی دارد که در هم تنیده‌اند و ذهن ما در یک تصور ساده نمی‌تواند آنها را از هم جدا کند و حق هر یک را در جمله ادا نماید. لذا مجبور می‌شود با توضیحاتی جهات آن را از هم جدا نماید و حکمی دقیق نماید و مادامی که این تفکیک انجام نشده، همواره سخن با مجاز آمیخته است. جمله «معدوم مطلق هست» نوعی مجاز است و جمله «معدوم مطلق نیست» نیز نوعی مجاز است.